

مولانا به عنوان مفسر نماز

حمید صمصام*

چکیده

نماز در لغت به معنی نیایش و به جا آوردن مقرراتی است خاص در پنج نوبت و نیز ارکانی خاص و اذکاری معلوم به شرط انحصار آنها در اوقاتی معین است (تعریفات، ۱۱۹) کسی از مولانا سؤال کرد که از نماز به حق نزدیک تر راهی هست؟ فرمود هم نماز. اما نماز این صورت تنها نیست، این قالب نماز است، زیرا که این نماز را اولی است و آخری و هر چیز را که اولی باشد و آخری آن قالب باشد... جان آن بی چون باشد و بی نهایت باشد و او را اول و آخر نبود. (فیه ما فیه، ۱۱).. و ایمان به از نماز است، زیرا که نماز پنج وقت فریضه است و ایمان پیوسته. و نماز به عذری ساقط شود... و ایمان ساقط نشود (همان، ۳۲). مولانا نماز را سلوک معنوی می داند و معنی تکبیر را فانی شدن پیش خدا می پندارد و می گوید بجا آوردن نماز و روزه و زکات و سایر قرامین شرع فقط برای نفس عمل بدان نیست، چه، عمل طوطی وار تقلید راه به جایی نمی برد بلکه غرض از این همه نیت پاک و اعتقاد قلبی و واقعی مؤمن است. در این مقاله، آراء و نظرات مولانا در باره نماز، در مثنوی جمع آوری و به اختصار شرح گردیده. خواننده ضمن آگاهی از آن، با تفسیرهای تأویل گرایانه ای که این عارف اندیشمند از برخی اعمال و اذکار نماز ارایه می دهد نیز آشنا می شود.

واژه های کلیدی: نماز، مولوی، مثنوی، قرآن

ای خدای پاک بی انباز و یار دست گیر و جرم ما را درگذار
یاد ده ما را سخن های رقیق که تو را رحم آورد آن ای رفیق
هم دعا از تو اجابت هم زتو ایمنی از تو مهابت هم زتو

مولانا درباره نماز چه می گوید؟ از مولانا جلال الدین بلخی پرسیدند عارف کیست؟ و او پاسخ داد، معنی عارف آن است که نمی دانست و دانست « عارف عبارت است از آنچه بیرون از دلیل اند، عالم را مشاهده و معاینه دیده است» و همچنین « عارف کسی است که هیچ کدورتی مشرب صاف او را مکدر نگرداند، که العارف لا یتغیر، که کدورتی که بدو رسد صافی شود» (الافلاکی، ۲۷۹)

اساس اندیشه ی عرفانی مولانا، وحدت وجود است. او عالم را مجموعه ای واحد می داند که بوسیله ی رشته هایی مرئی و نامرئی بیکدیگر متصل شده و ذره ای از ذره ای دیگر جدا نیست. این اجزا کلی را ساخته که کائنات نامیده شده و سازنده آن آفریدگار است. مهمترین کار مولانا کائنات شناسی بود. فرزندش سلطان ولد بر اثر تعلیمات پدر می گفت « آدمی اسطرلاب حق است. منجمی باید که اسطرلاب را بداند» و این منجم عارف است. (سطلان ولد، ۲۷۶)

طریقت مولانا که مولویه خوانده می شود بر حول محور « وحدت وجود» در گردش است. اساس این محور انسان و خداست. نماز، تجلی گاه حقیقت بندگی و عبادت است و مقصود از آن، به یاد خدا بودن و حصول صفای باطن و روشنی دل است. از این روست که نماز را "معراج المؤمن و قره العین العارفین و تاج المقربین" خوانده اند. با آنکه نماز مشتمل است بر همه انواع طاعات و عبادات ملکی و ملکوتی با این حال اگر نماز با عمل صالح و سلوک بهنجار و رفتار عادلانه با مردم همراه نباشد، حقیقت نماز حاصل نمی شود، گرچه شخص، آداب ظاهری نماز را مو به مو به جا آرد. زیرا به حکم صریح قرآنی اقتضای طبیعی نماز، این است که نمازگزار را از زشتی و پلشتی پاک و مبرا دارد: «ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر». حال اگر نماز این نتیجه را به همراه نداشته باشد « نماز کی شود، هرگز نمازی؟! » چنانکه امام علی (ع) می فرماید: « و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و العناء » (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۷) چه بسا کسی که نماز شب گزارد، لیکن از گزاردن نماز شب چیزی جز رنج و بیداری و مشقت نصیبش نشود. حضرت مسیح نیز در خطاب به روحانیان رباکار یهود می- فرماید: « وای بر شما! زیرا خانه های بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل می کنید. » (انجیل متی، باب ۲۳)

مولانا نیز همچون دیگر عارفان ربانی معتقد است که جمیع عبادات از جمله نماز، کالبدی دارد و جانی، صورتی دارد و معنایی. کالبد نماز همان آداب و حرکات و سکانات و اوراد و اذکار نماز است. اما جان نماز، حضور قلب و خلوص نیت و صفای دل و آراستگی به اخلاق فاضله است.

با آنکه مولانا اصل و گوهر نماز را توجه به قلب و استغراق در حضرت حق می داند ، با این حال ، قالب ظاهری نماز و آداب صوری آن را نیز لازم می شمرد : « دانه قیسی را اگر مغزش را تنها بکاری ، چیزی نروید. چون با پوست بکاری بروید. پس دانستیم که صورت نیز در کار است . نماز نیز در باطن است . لا صلوه الا بحضور القلب . اما لابد است که به صورت آری و رکوع و سجود کنی به ظاهر ، آنگه بهره مند شوی و به مقصد رسی .» (فیه ما فیه ، ص ۱۴۳)

بحث و بررسی

در این تحقیق ، تمامی آرا و نظرات مولوی در باب نماز ، از مثنوی جمع آوری شده ، به طور اجمال به مضامین آنها اشاره خواهیم نمود تا خواننده با نگرش یک عارف برجسته درباره فریضه نماز آشنا شود . در مثنوی غیر از ابیات ، داستان های مستقلی نیز در باره نماز آمده که جداگانه بررسی می شوند.

الف- ابیاتی در باره نماز :

- ۱- صورت و ظاهر نماز نباید آنقدر بنده را به خود مشغول بدارد تا از حقیقت عبادت غافل شود:
هر که محراب نمازش گشت عین سوی ایمان رفتنش می دان توشین (۱/۱۷۶۵)
- ۲- منظور از اهدنا الصراط المستقیم ، آن است که هر کاری (در این مورد انفاق) در جایش صورت گیرد که موجب رضای حق باشد :
بهراین مؤمن همی گوید زبیم در نماز اهد الصراط المستقیم (۱/۲۲۳۴)
- ۳- آنکه در شب تحری (جستجوی) قبله کند و نیابد ، هر طرف نماز بخواند درست است :
چون تحری در دل شب قبله را قبله نی و آن نماز او روا (۱/۲۲۸۵)
- ۴- شرط ایمان ، فقط باطن نیست ، حفظ صورت و ظاهر هم لازم است همانگونه که هدیه دوستان به یکدیگر ، چیزی جز ترجمانی از محبت باطنی نیست :
گر بیان معنوی کافی شدی خلق عالم باطل و عاطل بُدی
گر محبت فکرت و معنی ستی صورت روزه و نمازت نیستی (۱/۲۶۲۴-۵)
- ۵- علاوه بر کار بست عقل و خرد و هوشیاری ، توسل به حق از طریق نماز نیز لازم و شایسته است :
عقل لازم است اما کافی نیست . مولانا در داستان اعرابی و همسرش می گوید :
- ۶- عبادت و نماز از سر خودبینی و رضای نفس ، گناه خفی است ، دراصل ، حجاب نورانی همین عُجب به طاعت است:

درسفرشد می کشید این روز و شب
ربّ سلّم ورد کرده در نماز

پس سبو برداشت آن مرد عرب
زن مصلا باز کرده از نیاز

یا رب آن گوهر بدان دریا رسان
قطره ای زین است کاصل گوهر است
دل به رضوان و ثواب آن نهند
آن کدر باشد که پندارد صفی
(۴۳/۱-۲۷۲۹)

که نگه دار آب ما را از خسان
گرچه شویم آگه است و پرفن است
بس کسان که ایشان عبادت ها کنند
خود حقیقت معصیت باشد خفی

۷- منظور از اهدنا ، این است که خداوند طاعت بنده را از خودبینی نجات دهد ، چون بنده از گناه خفی می هراسد ، در نماز اهدنا می گوید :

آمد اندر هر نمازی اهدنا
با نماز ضالین و اهل ریا
(۲/۱-۳۳۹۱)

از برای چاره این خوف ها
کاین نمازم را میامیز ای خدا

۸- نماز بازدارنده از خشم و شهوت و آز است . در داستان خدو انداختن خصم بر روی علی (ع) که به داستان اخلاص عمل معروف است ، مولوی از زبان حضرت علی (ع) می گوید : خشم و شهوت در کسی اثر می کند که اهل نماز نیست و اصولاً نماز در مقابل بادهای ناموافق - که بسی است ؛ انسان را ثابت قدم نگاه می دارد :

زآنکه باد ناموافق خود بسی است
برد او را که نبود اهل نماز

آنکه از بادی رود از جا خسی است
باد خشم و باد شهوت ، باد آز

(۶/۱-۳۷۹۵)

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۹- پیروی از شیطان در یک لحظه ، حاصل طاعات و نماز را بر باد می دهد :

وانکه هست از قصد این سگ در خم است
قوت ذوق آید ، برد یکبارگی

قوت ایمانی در این زندام کم است

از نماز و صوم و صد بیچارگی

(۶/۲-۶۳۵)

۱۰- ظاهر اعمال پایدار نیست ، اصالت با معنا و عمل صالح است. ظاهر نماز ، عرض است و باطن ، جوهر و جوهر ماندگار است . در تأیید این اندیشه ، یعنی توجه به باطن و دل در همه امور زندگی ، بویژه در آنجا که معامله با خداوند است مولوی بارها در مثنوی سخن گفته :

این عرض ها که فنا شد چون بری ؟

جوهری داری زانسان یا خری ؟

چو نکه لایبقی زمانین انتقی

این عرض های نماز و روزه را

لیک از جوهر برند امراض را

نقل نتوان کرد مر اعراض را

(۷/۲-۹۴۵)

۱۱- معروفترین داستان مولانا در رجحان دل بر عقل یا عبادت عاشقانه بر طاعت عاقلانه ، داستان دعا

کردن آن شبان است که موسی آن پیامبر صاحب شریعتِ سختگیر از شنیدن آن به خشم می آید:

دید موسی یک شبانی را به راه

کو همی گفت: ای گزیننده اله

تو کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت...

موسی که گیج و مبهوت شده است می پرسد اینها را با که می گویی و چون شبان بینوا پاسخ می دهد که

دارد با خدا سخن می گوید موسی می گوید:

این چه ژاژ است و چه کفرست و فشار

پنبه ای اندر دهان خود فشار

آن گاه خداوند بر پیامبر سختگیر خود وحی می فرستد که:

تو برای وصل کردن آمدی

یا خود از بهر بریدن آمدی

بنده ما را چرا از ما جدا می کنی. پیامبر باید به شیوه پرستش همه بندگان احترام بگذارد. زیرا خداوند

حتی تمجیح کودکان را می فهمد همچنانکه مادر می فهمد و در حقیقت کلمات ساده ای که از صمیم دل بر

می خیزد بر عبارات پیچیده و پرداخته که از سر ایمان نباشد، رجحان دارد. و بالاتر از همه هر کس حق دارد

که خداوند را به زبان و اصطلاح خویش بخواند خداوند سیرتها را متفاوت آفریده بنابراین صورتهای متفاوت

خواهد بود:

هر کسی را سیرتی بنهاده ایم

هر کسی را اصطلاحی داده ایم

هندوان را اصطلاح هند مدح

سندیان را اصطلاح سند مدح

در نهایت مولانا اندیشه ی ناب عرفانی خود را از زبان موسی خطاب به شبان چنین بیان می کند :

هیچ آدابی و تربیتی مجو

هر چه می خواهد دل تنگت بگو

آداب و ترتیب خاص عاقلان است و نماز عاشقانه و عبادت مخلصانه ، با حضور قلب و در غیاب عقل

رخ می نماید ، بنابراین نوعی عبادت خاص الخواص است. مرید سالک نیازمند رعایت آداب و ترتیب است

تا پله پله به مرتبه توجه به باطن برسد ورنه در سکرتهای عاشقانه ، مراعات آداب و ترتیب ظرفیتی در حد

انبیا می طلبد:

در چنین مستی مراعات ادب

خود نباشد و بود باشد عجب

خداوند همه زبانها را می داند و حتی آه خاموشی را که از دل عاشقی بر می آید می فهمد. موسی از

شنیدن خطاب تند خداوند از کار خود توبه می کند و به دنبال شبان به دل صحرا می شتابد تا او را پیدا کند

و از او پوزش بخواهد اما وقتی او را در می یابد که ، شبان از عالم سخنان کودکانه گفتن بدر رفته و به

دنیای رفیع وصل همان کسی که به دعایش می خواند واصل شده است. با این همه بیشتر صوفیان به این

وعدۀ قرآن «ادعونی استجب لکم» (مرا بخوانید ، پاسختان می دهم). (سوره ۴۰ آیه ۶۰/۶۳) اتکاء می ورزند

از انتهای داستان و تحول و جهش روحی شبان به خوبی آشکار است که مولانا در تشبیه و تنزیه خداوند نظر ابن عربی را قبول دارد و ذات باری را از هردو - هم تشبیه و هم تنزیه - میرا می داند.

۱۱- نماز و عبادت خود موجب پاکی بنده است و وجود آن دلیل رحمت و لطف الهی است، خداوند انسان را بواسطه نماز پاک نمی کند ، بلکه خود نماز است که انسان را پاک می کند ، خداوند از روی لطف وسیله پالودگی را برای انسان آفریده و از عبادت انسان سودی نمی برد :

ما بری از پاکی و ناپاکی همه از گرانجانی و چالاکی همه

من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

... من نگردم پاک از تسبیح شان پاک هم ایشان شوند و درفشان

(۱۷۵۵-۸/۲)

۱۲- انسان در نماز و طاعات الهی در هر مرحله ای که باشد باز هم دچار نقص است ، فقط رحمت و لطف الهی دستگیر او می شود نه عملش :

هان وهان گر حمد گویی گرسپاس

حمد تو نسبت بدان گر بهتر است

این قبول ذکر تو از رحمت است

با نماز او بیالوده است خون

همچو نافرجام آن چوپان شناس

لیک آن نسبت به حق هم ابترست

چون نماز مستحاضه رخصت است

ذکر تو آلوده ی تشبیه و چون

(۱۷۹۴-۷/۲)

۱۳- در هر چیز، و هر کار ، نماز اصل است نه فرع ؛ مولانا در حکایتی می گوید : نومریدی برای خود خانه ای ساخت و برای آن روزنی قرار داد ، پیر به او گفت این روزن برای چیست ؟ مرید گفت : برای تاییدن نور. پیر گفت ، نور فرع است ، بگو برای شنیدن بانگ نماز:

روزن از بهر چه کردی ای رفیق ؟ گفت تا نور اندر آید زین طریق

گفت آن فرع است ، این باید نیاز تا از این ره بشنوی بانگ نماز

۱۴- نفس اماره هر چه گوید خلاف آن کن ، حتی اگر نماز فرماید :

گر نماز و روزه می فرمایدت نفس ، مکاره است ، مگری زایدت (۲۲۷۴/۲)

۱۵- یک قسم از کیفرنهایی الهی آن است که بنده از نماز و طاعت خود ، ذوقی در نمی یابد و آنچه از نماز و روزه انجام می دهد برایش حلاوت و معنایی ندارد و طاعت ، بی ذوق معنا، ارزشی ندارد و جز خیالی بیش نیست :

آنکه طاعت دارد از صوم و دعا

لیک یک ذره ندارد ذوق جان

لیک یک ذره ندارد چاشنی

یک نشان آنکه می گیرم و را

وز نماز و از زکات و غیر آن

می کند طاعات و افعال سنی

جوزها بسیار و در وی مغز نی
مغز باید ، تا دهد دانه شجر
صورت بی جان نباشد جز خیال

(۳۳۹۳-۸/۲۱)

طاعتش نغز است ومعنی نغز نی
ذوق باید ، تا دهد طاعات بر
دانه بی مغز کی گردد نهال

۱۶- گاه مولانا در مثنوی ارکان نماز و برخی از کار و اوراد آن را تفسیر می کند. من جمله در دفتر سوم در داستان دقوقی و کراماتش، نظرتأویلی خود را بر مشرب عرفانی چنین ارائه می دهد: مدح و سلامی که در نماز در باب جمیع انبیاء آمده ، از آنجا که مدح همه ی خوبی هاست به خالق خوبی ها باز می گردد ، هم چنانکه آب کوزه ها همه در یک لگن ریخته شود . چرا که ممدوح واقعی جز خدای واحد نیست و مدح و ثنا بر دیگران عاریتی از ستایش اوصاف خداوندی است :

مدح جمله انبیا آمد ، عجین

بر صور و اشخاص عاریت بود

معنی حقیقی تکبیر و الله اکبر گفتن در نماز این است که «خداوندا ! ما در حضور قلب تو قربان می

شویم». در اصل تکبیر نشان ذبح نفس است :

کای خدا پیش تو ما قربان شدیم

همچنین در ذبح نفس کشتنی

سپس نمازگزار در پیشگاه حق می ایستد ، گویا در رستخیز ایستاده ، خداوند او را در عتاب و خطاب

قرار می دهد که چه توشه آوردی ؟ عمرا را چگونه پایان بردی ؟ از اعضاء چه استفاده کردی ؟ :

صد هزاران آید از حضرت چنین

وز خجالت شد دو تا او در رکوع

همچنین پیغام های دردگین

در قیام این گفت ها دارد رجوع

بنده از شرم رکوع می کند و ذکری می گوید :

قوت استادان از خجالت نماند

از رکوع و پاسخ حق بر شمر

باز فرمان می رسد بردار سر

آن بنده شرمسار با ذکر سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ سر از رکوع بر می دارد اما بار دیگر به سجده می رود او

می گوید : سبحان ربی الاعلی و بحمده .

باز اندر روفتد آن خام کار

از سجود و واده از کرده خبر

سر برآرد از رکوع آن شرمسار

باز فرمان آیدش ، بردار سر

بنده از هیبت خطاب حق ، توان ایستادن ندارد ، می نشیند و شرمنده از اعمال خویش شفاعت از رسول

و آل می طلبد :

که خطاب هیبتی بر جان زدش

قوت پا ایستادن نبودش

حضرتش گوید سخن گو با بیان
دادمت سرمایه هین بنمای سود
سوی جان انبیا و آن کرام
سخت درگل ماندش پای و گلیم

پس نشیند ، قعه زآن بارگران
نعمت دادم بگوشکرت چه بود؟
رو به دست راست آرد در سلام
یعنی ای شاهان شفاعت کاین لئیم

انبیا به آن بنده گنهکار می گویند : روز چاره جویی سپری شد . ای نگون بخت ما را رها کن. در این حال بنده پریشان روزگار رو به سوی چپ خویش می کند و از اقوام و کسان خویش یاری می طلبد از آنان نیز کاری بر نمی آید ، آن بیچاره با دلی صد پاره رو به سوی پروردگار می کند و از او یاری می طلبد :

چاره آنجا بود و دست افراز زفت
در تبار خویش گویندش که خپ!
پس برآرد هر دو دست اندر دعا
اول و آخر تویی و منتها
تا بدانی ، کاین بخواهد شه یقین

انبیا گویند روز چاره رفت
رو بگرداند به سوی دست چپ
از همه نومید شد مسکین کیا
کز همه نومید گشتم ای خدا
در نماز این خوش اشارتها ببین

مولانا در نهایت ، مستمع را متوجه آداب باطنی نماز می کند و او را از تکرار بی تأمل و اندیشه ی ظواهر نماز باز می دارد : نتیجه و مقصود نهایی نماز را از صورت و آداب ظاهری آن به دست آور و مبادا که مانند مرغ ، بی فکر و اندیشه ، سرت را تند تند بالا و پائین کنی! - چنانکه امام محمد غزالی می گوید « بدانکه آنچه گفتیم کالبد و صورت نماز بود و این صورت را حقیقتی است که روح وی است :

بچه بیرون آر از بیضه ی نماز سر مزن چون مرغ بی تعظیم و ساز (۷۵/۳-۲۱۲۲)

۱۷- نماز دری است به مکاشفه ی حقیقت . مولانا در چند بخش از مثنوی اشاراتی دارد در این باب که از طریق ایستادن به نماز ، حقیقتی ناپیدا ، آشکار می شود . از این نمونه ، داستان حکم کردن داوود (ع) برگشنده گاو است که حضرت داوود جهت اقامه عدل مهلتی می خواهد تا به نماز ایستد و حقیقت حال را از دانای راز جويا شود :

گفت همین امروز ای خواهان گاو مهلتم ده وین دعاوی را مكاو
تا روم من سوی خلوت در نماز پرسم این احوال از دانای راز

در نهایت مولانا متذکر می گردد که هر خانه ای روزنی دارد و نماز روزن عالم اعلاست بر دنیای حس و اصل دین روزن کردن است :

دورخ است آن خانه کان بی روزن است اصل دین ای بنده روزن کردن است

(۵/۳-۲۴۰۰)

۱۸ - نماز و سایر عبادات گواهی است بر نور درون و ایمان بنابراین حفظ گواه لازم است :

این نماز و روزه و حج و جهاد هم گواهی دادنست از اعتقاد (۱۸۳/۵)

۱۹- رجحان عقل بر عبادات جاهلانه و بدون اندیشه، ادای نماز نشان عقل و دانایی است . ملای بلخی ، با بیانی بسیار ساده مطلبی چنین دشوار را بازگو می کند؛ می گوید کسی از مجانبین توقع ندارد ادای فرایض کنند زیرا مقدمه نماز و روزه ، داشتن عقل است ، پس عقل جوهر است و نماز عرض و عرض برای تکمیل و تعیین جوهر واجب می شود:

بس نکو گفت آن رسول خوش جواز ذره ای عقلت به از صوم و نماز
زانکه عقلت جوهر است این دو عرض این دو در تکمیل آن شد مفترض
(۴۵۴-۵/۵)

۲۰- نماز و طاعت باعث صیقل عقل و خرد است :

تاجلا باشد مر آن آینه را
۲۱- نماز در اصل زاری و اشک دل برای خداست و بانگ اذن دعوت به این زاری :
دعوت زاری است روزی پنج بار
نعره مؤمن که حیاً غل فلاح
که صفا آیدزطاعت سینه را
بنده را که در نماز آ و بزار
و آن فلاح این زاری است و اقتراح

(۱۵۹۹-۶۰۰/۵)

۲۲- خداوند اگر بخواهد بنده ای را از بلا نجات دهد میل او را سمت نماز و زاری هدایت می کند .

آنکه خواهی کز غمش خسته کنی و آنکه خواهی از بلا اش و اخری
راه زاری بر دلش بسته کنی
جان او را در تضرع آوری

(۱۶۰۱ و ۳/۵)

گر خدا خواهد که مان یاری کند میلمان را جانب زاری کند...
۲۳- انسان های برگزیده و خواص از سر نیاز و برای دفع بلا و جلب نفع نماز نمی خوانند ، عبادت آنان سوداگرانه نیست که چون به بلایی دچار شوند دعا کنند والا سکوت نمایند :

چونکه درمانی به غرقاب فنا پس ظلمنا ورد سازی برولا
... دور این خصلت ز فرهنگ ایاز که پدید آید نمازش بی نماز
او خروس آسمانی بوده زپیش نعره های او همه در وقت خویش
ای خروسان از وی آموزید بانگ بانگ بهر حق کند نه بهردانگ

(۱۹۷۲ و ۴/۵)

۲۴- تفسیر السلام علیکم و رحمه الله و برکاته : آخرین سلام و درود نماز خاص ملائک است که به واسطه ابلاغ وحی الهی توسط آنان بنده مؤمن شرافت بر پاداشتن نماز یافت :

وقت تحلیل نماز ای بانمک ز آن سلام آورد باید بر ملک
که ز الهام و دعای خوبتان اختیار این نمازم شد روان
(۲۹۸۶-۷/۵)

۲۵- نماز جماعت و جمعه را پیامبر امر کرده تا از رهبانیت و عبادت منفرد و در انزوا پرهیز شود :

مرغ گفتش : خواجه در خلوت مایست
دین احمد را ترهب نیک نیست
از ترهب نهی کرده ست آن رسول
بدعتی چون در گرفتی ای فضول
جمعه شرط است و جماعت در نماز
امر معروف و زمکر احتراز

(۴۷۸-۸۰/۶)

۲۶- نماز برای عموم در پنج وعده واجب است اما عشاق الهی دائماً مستغرق در نماز و شهود حق اند :

پنج وقت آمد نماز و رهنمون
عاشقان را فی صلاه دایمون
نه به پنج آرام گیرد آن خمار
که در آن سرهاست نی پانصد هزار

(۲۶۶۹-۷۰/۶)

۲۷- مولانا این را نیز می داند که هر یک از ما هنگام نماز رو به سوی قبله ای می کنیم که در اندیشه و در نیت داریم و لذا هر کس را قبله ای متفاوت هست . وی در آخر قبله هایی را که امیال و اندیشه های مردم آنان را به آن سو می کشاند بر می شمارد:

کعبه جبرئیل و جانها سدره ای
قبله عارف بود نور وصال
قبله زاهد بود یزدان بر
قبله معنی وران صبر و درنگ قبله
باطن نشینان ذولمنن
قبله عبدالبطون شد سفره ای
قبله عقل مفلسف شد خیال
قبله مطمع بود همیان زر
قبله صورت پرستان نقش سنگ
قبله ظاهر پرستان روی زن

(۱۸۹۶-۹/ ۶)

این توصیف مجسم و جاندار از سوها و قبله های مختلف نماز گزاران اغراض و مقاصد آدمیزادگان را

به صورت نمادین نشان می دهد.

۲۸- وی از قدرت دعایی که از دلی پاک بر آمده باشد آگاه است و کسانی را که فقط در هنگام سختی و خطر خدای را به یاری می خوانند و سپس او را به فراموشی می سپارند سرزنش می کند: شاعر در این جا بار دیگر از استدلال منطقی قرآن پیروی می کند که اغلب به این گونه مردمان هشدار می دهد آنها را سرزنش می کند و با این همه می گوید که حتی وقتی کسی خدا را مدتهای مدید به فراموشی سپارد راه بازگشت بر او بسته نیست می تواند به سوی خدا باز آید: برای توبه هیچ وقت دیر نیست. داستان آن پیر جنگی این مطلب را به خوبی می نمایاند. مطرب چنگ نوازی سالهای بسیار از عمر خویش را به نواختن چنگ صرف کرد تا سرانجام صدایش ناهنجار «چون آواز خر پیری شد» چنگش فرسوده گشت و بسیاری از تارهای آن گسست و دیگر کسی به آواز و نوای چنگ او توجه نداشت:

چونک مطرب پیرتر گشت
شد ز بی کسبی رهین یک رقیف

وضعیـــــــــــــــــــــف لطفها کردی خدایا با خسی
گفت: عمر و مهلم دادی بسی باز نگرفتی ز من روزی نوال
معصیت ورزیده ام هفتاد سال چنگ بهر تو ز منم آن توام
نیست کسب امروز مهمان توام

و از آن جا که خداوند هیچکس را که از دل به رحمت بی منتهای او پناه بسته باشد نومید نمی گرداند وی را نیز نومید نکرد. اگر دعای پیر گنه کاری چون او مستجاب می شود دعا های دیگر نیز اجابت می یابد بویژه دعاهایی که در حق دیگران می شود همیشه به گوش خداوند می رسد و آنها را می پذیرد.
۲۹- مولانا حتی از این پیشتر می رود: او داستان واعظی را نقل می کند که نه تنها دوستان و بستگانش را دعا می کرد، دشمنانش و کسانی را که با او بد رفتاری کرده بودند راهنزان و دیگر تبهکاران را دعا می کرد! مردم که از این دعاها و به حیرت افتاده بودند از او علت این دعاها به ظاهر عجیب و غریب را پرسیدند و او توضیح داد که این مردمان تبهکار چنان با او جفا و ستم کردند که وی از آنان به خدا پناه جست و از او یاری خواست و به این ترتیب ناخود آگاه به جاده عفاف و پارسایی باز گردانده شد و به پروردگار خویش نزدیکتر گشت. از این رو جا دارد که سپاسگزار آنان باشد! زیرا آنها وی را به راه راست به سوی خداوند هدایت کردند. (۵۶/۴ به بعد)

ب - حکایاتی مستقل در باب نماز

۲۷- گاه مولوی حکایتی را از آغاز تا انتها در موضوع نماز و طاعت حق بیان می کند و در اثنای آن اشاراتی لطیف بر وفق مشرب عرفانی خود می آورد. این حکایات که بیشتر از نوع حکایت در حکایت است متضمن یک یا چند مطلب درباره نماز و شرایط آن است. مثلاً در دفتر دوم حکایتی مستقل با نام « بیدار کردن ابلیس، معاویه را، که: خیز وقت نماز است » دارد که خلاصه آن چنین است:
روزی شیطان معاویه را از خواب گران بیدار می کند که برخیز نمازت دیر شد! معاویه بر می خیزد و می پرسد تو کیستی؟ می گوید شیطان ام! می گوید چرا مرا بیدار کردی که نماز به جای آرم مگر تو عهد نکردی همگان را از نماز بازداری، حتماً حيله ای در کار داری! ابلیس می گوید: ترا بیدار کردم که اگر خواب بر تو چیره می شد و نمازت فوت می شد، احساس درد و حسرت و اندوه از فوت نماز، ترا فرا می گرفت و همین حال ندامت و سوز درون از ده ها نماز بالاتر و ارزشمندتر است!
گرچه این حکایت پروده ذهن خود مولاناست اما در متن آن حسرت بر فوت نماز و ترجیح سوز درون بر ادای ظاهری و تقلیدی و چند نکته عرفانی دیگر آورده شده و نیز به حدیثی از پیامبر درباره نماز اول وقت درج گردیده:

عَجَلُوا الطاعات قبل الفوت گفت

مصطفی چون دُرّ معنی می بسفت

(۲۶۱۳/۲)

این جهان تاریک گشته بی ضیا

از دو چشم تومثال مشک ها

لاجرم نشکبید از وی ساعتی

کو نماز و ، کو فروغ آن نیاز ؟

(۲۷۶۶-۷۰/۲)

۲۸- در ضمن داستان فوق به شیوه حکایت در حکایت ، داستانی دیگر آورده شده که موضوع آن نیز اثبات فضیلت سوز و حال درونی نماز بر ظواهر آن است :

در صدر اسلام شخصی به مسجد می رفت . دید که مردم در حال بیرون آمدن از مسجد هستند پرسید چرا مردم شتابان از مسجد خارج می شوند ؟ یکی از آنان گفت پیامبر (ص) نماز جماعت برپا کرد و به پایان رسید و تو دیر رسیده ای ! آن مرد همین که دانست به فضیلت نماز جماعت با رسول (ص) نرسیده از شدت اندوه آهی کشید ، نشست و گریست !

یکی از نمازگزاران که اهل معرفت بود به شخص نالان گفت : سوز سینه ات را به من ده و نمازی را که اینک با پیامبر برپاداشته ام از آن تو ! شخص بیدرنگ پذیرفت. همان شب در رؤیا هاتقی را دید که به خریدار گفت خوشا به حالت به احترام این خوش ذوقی نماز همگان مقبول افتاد :

که خریدی آب حیوان و شفوی

شب به خواب اندر بگفتش هاتقی

شد نماز جمله ی خلقان قبول

درگذشتی از دو صد بانگ نماز

حرمت این اختیار و این دخول

آن تأسف و آن فغان و آن نیاز

(۲۷۷۸-۸۰/۲)

۲۹- در دفتر اول در ضمن حکایت «به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش» مولوی در بیان فضیلت حضور قلب در نماز ، با توسل به روایتی منقول از اباهریره درباره پیامبر ، سه بیت پر مغز را به اختصار ذکر می کند :

صل انک لم تصل یا فتی

آمد اندر هر نمازی اهدنا

با نماز ضالین و اهل ریا

گفت پیامبر به اعرابی ما

از برای چاره ی این خوفها

کین نمازم را میامیز ای خدا

(۳۲۹۰-۹۲/۱)

پیامبر (ص) به مسجدی درآمد ، مردی در حال نماز بود. سپس آن مرد آمد و به رسول خدا (ص) سلام گفت. آن حضرت جواب داد و فرمود : بازگرد و نمازت را از سر بخوان که تو هنوز نماز نخوانده ای. آن

مرد بازگشت و مانند بار اول نماز گزارد و سپس به پیامبر سلام داد . پیامبر نیز سخن اول تکرار نمود. این عمل سه بار مکرر شد تا فرد دریابد نمازی که گزارد عاری از حضور قلب بود.

مولانا حکایت را در یک بیت موجز می آورد و در دو بیت بعدی تفسیر گونه ای از اهدنا الصراط المستقیم ارائه می دهد و می گوید منظور از الصراط السمتقیم ، حضور قلب در نماز و دوری از اهل ریا و گمراهان است است .

۳۰- در دفتر دوم به طور مستقل، مولوی حکایت شیرین چار هندو که در مسجد نماز می خواندند را ذکر می کند و متضمن این نکته لطیف است که چه بسا کسی، دیگری را از کاری باز می دارد در حالیکه خود از فرط نادانی و خودبینی بدان عیب مبتلاست .

حکایت چنین است : چهار هندو به مسجدی وارد می شوند تا نماز بگزارند در اثنای نماز مؤذنی وارد می شود . یکی از چهارتن در اثنای نماز به سخن می آید و می گوید مگر وقت نماز نشده است ؟ رفیق او که این حرف را می شنود برای آنکه او را به اشتباه خود آگاه کند می گوید : اکنون که در نماز سخن گفتی نمازت باطل شد ! هندوی سوم به دومی می گوید : عموجان چرا به او طعنه می زنی نماز خودت هم باطل است ! هندوی چهارم می گوید : بحمدالله که من مانند شما سه نفر دچار خطا نشدم و نمازم باطل نشده است :

پس نماز هر چهار تن شد تباه عیب گویان بیشتر گم کرده راه
ای خنک جانی که عیب خویش دید هر که عیبی گفت آن بر خود خرید

(۳۰۳۳-۴/۲)

۳۱- مولانا در بیان اینکه انسان کامل به پلیدی های دنیا آلوده نمی شود ، در دفتر دوم ، داستانی را نقل می کند که در آن روزی عایشه با تعجب به پیامبر «ص» می گوید : چگونه است که بی مصلاً در هر خانه و هر جا نماز می کنی ، حال آنکه چه بسا در اثر آمد و شد کودکان خانه پاک نباشد ، خاتم رسولان در پاسخ می فرمایند : خداوند برای بندگان برگزیده خود هر نا پاکی را طاهر می کند و سجده گاه مرا نیز به کرم خویش پاک گردانید تا هفتم طبق آسمان : جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا .

مولوی از این داستان نتیجه می گیرد ، قیاس ناقصان با کاملان خطاست و ناقصان نباید از روی حسادت هم پهلوی انسان کاملی چون مصطفی نشینند:

هان و هان ترک حسد کن با شهان ورنه ابلیسی شوی اندر جهان (۳۴۲۹/۲)

۳۲- مردی پارسا در بیابان مستغرق در نماز بود. حاجیانی که به کعبه می رفتند او را دیدند که در جایی خشک و سوزان بی توجه به تفتیدگی هوا ، گویی که در گلزاری فرح انگیز است ، نماز می خواند در حالیکه از دست و صورت او قطرات آب می چکد.

وقتی از پارسا سبب ریزش آب را پرسیدند به آسمان اشاره کرد ، و چون به انکار نگرستند گفت : خداوندا حجت برایشان آشکار کن ، در زمان ، ابری آسمان را فرو پوشید و باران باریدن گرفت. این واقعه بر گروهی ایمان افزود و در برخی انکار برانگیخت. مولانا در این حکایت می گوید : همه حقایق هستی در حیطة علل و اسباب ظاهری قابل بررسی نیست :

یک جماعت زآن عجایب کارها می بریدند از میان زنارها
قوم دیگر را یقین در ازدیاد زین عجب و الله اعلم بالرشاد
قوم دیگر ناپذیرا تُرش و خام ناقصان سرمدی تمّ الکلام
(۱۰/۲-۳۸۰۸)

۳۳- مولانا در دفتر سوم حکایتی دیگر در باب نماز دارد و در آن باز هم به طرح این اندیشه می پردازد که اصالت باطن بیش از ظاهر است. داستان حکایت از قومی دارد که بر پیامبر اکرم «ص» اعتراض کردند یا رسول الله ، بلال مؤذن «حی» را در اذان «هی» تلفظ می کند و در آغاز راه اسلام، این خطا ، بر صواب نیست ، مؤذنی قصیح برگزین! :

خشم پیغمبر بجوشید و بگفت یک دو رمزی از عنایات نهفت
کای خسان نزد خدا هی بلال بهتر از صد حی و حی و قیل و قال
(۷/۳-۱۷۶)

۳۴- در مذمت اهل دنیا که نماز جمعه را بواسطه کسب و کار ترک می کنند و به حُطام بی مقدار دنیا می پردازند ، در دفتر سوم ، مولانا حکایتی از زبان نبی اکرم «ص» نقل می کند : در جمعه یکی از سال های خشکسالی مکه ، پیامبر که برای ادای فریضه نماز جمعه به مسجد آمد اهل صلوات را اندک یافت ، مصلین در پاسخ به سؤال گفتند : کاروانی گندم آورده و مردم برای کسب و تجارت رفته اند . مولانا از قول پیامبر می گوید :

بهر گندم تخم باطل کاشتید و آن رسول حق را بگذاشتید
.. خود نشد حرص شما را این یقین که منم رزاق و خیر الرازقین
... از پی گندم ، جدا گشتی از آن که فرستادست گندم زآسمان

(۴۳۱/۳-۴۲۱)

۳۵- داستان دقوی در دفتر سوم از داستان های رمزآلود مثنوی است. خلاصه داستان آنکه ، دقوی ، شخصی عارف است که در ساحل دریا به امامت قومی به نماز ایستاده ، در حین نماز ، کشتی ای را در دریا می بیند که گرفتار گرداب و بلا و نابودی گشته ، اهل آن کشتی که گویا اهلیت توسل و نماز و دعا نداشتند به یک باره چون جان را در خطر می بینند به مصداق " اذایئس الانسان ضُرّ دعا ربه منبیا الیه " دست شان از

همه دستگیر کوتاه به آسمان بلند است و دقوقی که آنان را درمانده و بی پناه می بیند ، شفاعت خواه آنان نزد خدا می گردد و با دلی شکسته و چشمانی اشک بار از خداوند می خواهد که :

ای کریم وای رحیم سرمدی درگذار از بدسگالان این بدی

نهایت آنکه :

رست کشتی از دم آن پهلوان واهل کشتی را به جهد خود گمان

که مگر بازوی ایشان در حذر برهدف انداخت تیری از هنر!

مولانا داستان را ادامه می دهد تا آنجا که مقتدایان به دقوقی نیز، بواسطه شک و انکار در دعا و شفاعت دقوقی ، محو و ناپدید شدند . مولانا از این داستان طولانی که مختصر آن ذکر شد دو نتیجه مهم اخذ می کند : اول آنکه انسان عامی ، نمازش سوداگرانه است حال آنکه نماز عاشقانه و بی رشوت لایق حضرت خداوندی است و دوم آنکه :

هر که را دل پاک شد از اعتدال آن دعاش می رود تا ذوالجلال

(۲۱۷۶-۲۳۰۵/۳)

۳۶- مولانا در ضمن حکایتی در دفتر سوم در باب نماز می گوید : اینکه بنده به سمت نماز و مسجد برود ، خود حاصل لطف و عنایت خاصه حق تعالی است که اگر شامل بنده ای نشود ، او حتی میل به نماز هم نمی کند ، داستان تحت عنوان « امیر و غلامش که نماز باره بود و انس عظیم داشت در نماز و مناجات با حق » چنین است : امیری ، غلام را صبح هنگام بلند کرد که برخیز و اسباب گرمابه مهیا کن . غلام چنین کرد اما در راه هنگام بانگ اذان از امیر خود اذن طلبید تا به مسجد رود و با مؤمنین نماز بگزارد . مدتی گذشت امیر بیرون مسجد منتظر ماند همگان از مسجد بیرون آمدند الا غلام . تا هفت نوبت غلام را ندا می داد که برخیز و از مسجد بیرون آ تا برویم ، و غلام می گفت : نمی گذارندم که بیرون آیم !، امیر گفت آخر چه کسی تو را مانع گشته که بیرون آیی ، غلام پاسخ داد :

آنکه نگذارد تو را کایی درون می بنگذارد مرا کآیم برون

آنکه نگذارد کزین سو پا نهی اوبدین سو بست پای این رهی !

(۳۰۵۵-۳۰۷۰/۳)

۳۷- درباره آداب وضو و اذکار آن در کتب شرعی من جمله المحججه البیضاء ملا محسن فیض و مصباح الهدایه ، محمود کاشانی تفضیلاً سخن گفته شده . مولوی در دفتر چهارم در ضمن حکایت « آبگیر و صیاد » نیز ابیاتی را در بیان اهمیت درست خواندن اذکار وضو می آورد :

در وضو هر عضو را وردی جدا آمده ست اندر خبر بهردعا

مولانا می گوید « وقتی که استنشاق بینی می کنی از پروردگار بوی بهشت طلب کن : اللهم اذخِلنی

رایحه الجنة :

چونکه استنشاق بینی می کنی بوی جنت خواه از رب غنی

و آنگاه که استنجا می کنی بگو: اللهم اجعلنی من التوابین و المتطهرین :

چونکه استنجا کنی ورد و سخن این بود یا رب تو زینم پاک کن

جد من این بود کردم من لئیم زآن سوی حدرا نقل کن ای کریم

از حدث شستم خدایا پوست را از حوادث تو بشو این دوست را

مولانا در ادامه، شخصی را مثال می زند که جای اوراد وضو را برعکس ذکر می کرد! و نتیجه می گیرد

که «خوب ورد آورده ای لیک سوراخ دعا گم کرده ای!» در مقابل شاهان حقیقی متکبر و در برابر سلاطین ظاهری دنیا، خاکسار هستی :

ای تواضع برده پیش ابلهان وی تکبر برده تو پیش شهان

(۲۶۷۴-۲۲۱۳)

۳۸- حکم گریه در اثنای نماز چیست؟ مولانا در دفتر پنجم مثنوی در پاسخ به سائل می گوید:

گفت آب دیده نامش بهر چیست بنگری تا که چه دید او و گریست

آن جهان گر دیده است آن پرنیاز رونقی یابد زنوحه آن نماز

ور ز رنج تن بُد آن گریه و ز سوک ریسمان بگسست و هم بشکست دوک!

(۷۰/۵-۱۲۶۵)

۳۹- آخرین حکایت مستقل در باب نماز، در دفتر پنجم؛ حکایت مؤذن زشت آواز است که در

کافرستان بانگ نماز می داد و مردی کافر او را هدیه داد! شخصی بد آواز که مصداق ان انکرالاصوات

لصوت الحمیر بود، در محله ی کافران اذان می گفت. هر چه مؤمنان ملتسانه او را باز می داشتند از اذان

و می گفتند با این صدا اذان مگو که بیم شورش کافران است، نمی پذیرفت! روزی کافری با چهره ای

خندان سراغ او را گرفت و گفت این مؤذن خوش صدا کجاست که برای او هدایا آورده ام! گفتند ترا با او

چه کار؟ گفت دختری دارم که مدت ها هوای اسلام برسرداشت و من از این بابت دچار اندوهی جانکاه

بودم روزی صدای مؤذن را شنید و از مسلمان شدن پشیمان گشت و مرا از رنج و اندوه نجات داد اکنون

هدایا به شکرانه ی این شادمانگی است!

مولوی این حکایت نغز را پس از حکایت «آن کافر می آورد که در عهد با یزید او را گفتند مسلمان شو،

گفت اگر اسلام آن است که با یزید دارد من تاب آن ندارم و اگر اسلام این است که شما دارید، به آن

رغبتی ندارم!» غرض مولانا آشکارا آن است که قول و فعل متناقض، موجب دوری دلها از اسلام می شود.

مؤذن زشت صدا، تمثیل مؤمنانی است که "می گویند آنچه انجام نمی دهند": تقولوا مالا تفعلون.

هست ایمان شما زرق و مجاز راهزن همچون که آن بانگ نماز

یک ستاره در محمد رخ نمود تا نباشد گوهر گبر و جهود

۴۰- اما زمانهایی هم هست که گویی آدمی در تنهایی وانزوای مطلق گم شده است. روزها و ماهها می گذرد و پاسخی از جانب خدا نمی آید. انسان نومید می شود و می پرسد « آیا براستی خدایی وجود دارد؟» مردی مدتهای دراز به درگاه خداوند دعا می کرد و او را جوابی نمی آمده است. مرد نومید می شود و شیطان راهش را می زند و لذا وی دعا کردن را فرو می گذارد. آن گاه صدای هاتفی از غیب می شنود که می گوید:

و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست	گفت: آن الله تو لبیک ماست
جذب ما بود و گشاد این پای تو	حیله ها و چاره جوئی های تو
زیر هر الله تو لبیک هاست	ترس و عشق تو کمند لطف ماست

راز گفتن و گفتگو کردن با خداوند گرانبهارترین جزء زندگی است. دعا و بلا دست در دست یکدیگر کار می کنند زیرا دعا همچون سپری که آدمی را از تیرهای بلا محافظت می کند و حمل سپر در جنگ و کارزار قدغن نیست. پس چرا بعضی از دعاها اجابت نمی یابند؟ یا چرا اغلب این همه طول می کشد که پاسخ مثبتی به دعا کننده داده شود؟ توضیحی که مولانا می دهد بر حدیثی اتکاء دارد که قشیری عارف قرن پنجم هجری آن را در رساله خود -که کتابی است درباره تصوف - نقل کرده است. مردم همچون پرندگانند آیا طوطیان و بلبلان را از «خوش آوازی» در قفس نمی کنند؟ همان گونه که ما از گوش دادن به صدای پرندگان قفس لذت می بریم و شاد می شویم خداوند نیز از صدای انسانهایی که او را می خوانند شاد می شود. آنها را مدتی در انتظار نگه می دارد تا او را همچنان بخوانند و با صدای غمناک و شیرینشان او را به یاری بطلبند. یا چنانکه مولانا می گوید وقتی گدای پیر زشت رویی برای لقمه نانی به در خانه ای می رود صاحبخانه زود به او چیزی می دهد تا خویشتن را از شر وی برهاند اما وقتی جوان خوبروی لقمه نانی تقاضا می کند صاحبخانه سائل را به بهانه های گوناگون اندکی بیشتر بر در نگاه می دارد تا بیشتر بر چهره زیبای او بنگرد. خداوند نیز دوست دارد که به دوستانش بیشتر بنگرد از این رو آنها را به محنت می اندازد تا به دفعات به درگاه وی به استغاثه و طلب آیند:

حق بفرماید که نه از خواری اوست	عین تأخیر عطا یاری اوست ...
خوش همی آید مرا آواز او	و آن خدایا گفتن و آن راز او

(۴۲۱۶/۶ به بعد)

البته این همه ، گرچه توضیحی بس ذوقی از سرّ و راز دعا به نظر می رسد با وجود این در زیر این تأویل کودکانه، اعتقاد ژرف مولانا را به حکمت خداوند می نمایاند. بعلاوه وی خوب می داند و اغلب نیز خاطر نشان می سازد که همه دعاها اجابت نمی یابند زیرا آرزوها و نیازهای انسانها در تضاد با یکدیگر و اغلب نقیض یکدیگر هستند. اما خدا بهتر می داند که چه چیزی برای انسان و برای طرح عظیمی که وی

براساس آن عالم را به وجود آورده است و آن را می گرداند خوب و خیر است. بنابراین انسان باید آنجا هم که دعای او مستجاب نمی شود شکرگزار وی باشد و بداند که بر آورده نشدن فلان یا بهمان خواست و آرزوی او برای آن بوده است که سرانجام به نابودی او ختم می شده است.

تحول و دگرگونی نیت و اندیشه معنای دعاست و سألکی که به حکمت و دانایی لایزال خداوند یقین کامل دارد حتی در ردّ دعای خویش نشان از رحمت و لطف الاهی می بیند و از این رو سپاسگزار خواهد بود که خواهش و تمنایش پذیرفته نشده است.

من زیان پنداشتم سود شد

شکر حق را کان دعا مردود شد

وز کرم می نشنود یزدان پاک

بس دعاها کان زیانست و هلاک

دعا کردن برترین راه مراده با خداوند است. این گفته به پیامبر نسبت داده شده است که نماز معراج است و مهمتر از آن «سفری آسمانی» است. مولانا این گفته را می گیرد و بسط می دهد: پیامبر هنگامی که در سفر شبانه ای به حضرت ربوبیت راه یافت و بدون حجاب با خداوند گفتگو نمود (در حالیکه جبرئیل بر درگاه ماند) به این لحظه با این کلمات اشاره فرمود: لی مع الله وقت. به همین گونه دل کسی که دعا می کند «با خدا وقتی دارد» وقتی که میان آن دل و خدا حجاب و مانعی نیست یک بار وقتی معین الدین پروانه از مولانا پرسید که آیا راه دیگری برای تقرب به خدا جز نماز هست مولانا پاسخ داد:

هم نماز اما نماز این صورت تنها نیست. این قالب نماز است. زیرا تکبیر اول نماز است و سلام آخر نماز است. و همچنین شهادت آن نیست که بر زبان می گویند تنها زیرا که آن را نیز اولی است و آخری. و هر چیزی که در حرف و صورت در آید و او را اول و آخر باشد آن صورت و قالب باشد. جان آن (یعنی جان نماز) بی چون باشد و بی نهایت باشد و او را اول و آخر نبود. آخر این نماز انبیاء پیدا کرده اند. اکنون این نبی که این نماز را پیدا کرده است چنین می گوید که لی مع الله وقت لا یسعی فیه نبی مرسل و لا ملک مقرب. پس دانستیم که جان نماز این صورت تنها نیست بلکه استغراغ ست و بی هوشی است که این همه صورتها برون می ماند و آنجا نمی گنجد. جبرئیل نیز که معنی محض است هم نمی گنجد. (فیه ما فیه ، ص

(۱۱)

مولانا این درس را با داستانی از پدرش روشن می کند که چگونه روزی در نماز چنان مستغرق شده که « در نور حق مستهلک» گشته بود. بنابراین خداوند مریدانی را که رو به او به نماز ایستاده بودند بر آنها که رویشان به قبله واقعی بود رجحان نهاد. زیرا کسی که در نماز، خود را درحضرت حق مستغرق می کند دیگر این دنیا برایش وجود ندارد آنچه وجود دارد سعادت به زبان نیامدنی، خاموشی، و نیایش بی کلام است :

معدوم چو گشتی همگی حمد و ثنائی

خاموش کن و از راه خاموشی به عدم رو

نتیجه گیری

مولانا مانند سنایی و دیگر صوفیان پیش از خود عقیده داشت که مفهوم یا معنی حقیقی کلمات و آداب دینی را باید از پرده بیرون آورد و ظاهر ساخت. در گفتارهای فلسفی و عرفانی، بخصوص در فضای تشیع، «ظاهر» اغلب در مقابل «باطن» قرار می گیرد؛ به این عبارت که مراد از «ظاهر» آشکار و پدیدار است بر خلاف «باطن» که به مفهوم پنهان و ناپیدا و محرمانه به کار می رود. اما منظور از «معنی»، مقابل صورت، درک حقیقت بر اثر مشاهده است که از طریق تأدیب و تهذیب نفس می توان به آن رسید، نه از راه فهم ساده یا سطحی دنیوی. مولانا بارها به مخاطب سفارش می کند که پوست را بگذارند و مغز دین را بردارند (دین لوییس، ۵۰۲):

این سخن چون پوست و معنی مغزدان این سخن چون نقش و معنی همچو جان
پوست باشد مغز بد را عیب پوش مغز نیکو را ز غیرت غیب پوش
(۱۰۹۶/۱)

با این حال، توجه به باطن و معنا، موجب آن نمی شود که ما از رعایت آداب ظاهری دین چشم پوشیم. اولیاء از نماز و روزه و عبادات دست نمی کشند. مسلمان مؤمن از طریق آداب واجب خدا را عبادت می کند. اما گزاردن این واجبات بینش معنوی به بار نمی آورد:

آن منافق با موافق در نماز از پی استیزه آید نی نیاز

در نماز و روزه و حج و زکات با منافق مؤمنان در برد و مات

(۲۸۶ و ۷/۱)

بر خلاف تصویری که برخی به اشتباه از مولانا ترسیم کرده اند - که در طریقت او افراد می توانند فارغ از آداب و رسوم مسلم دینی، به تکامل روح خود پردازند - مولانا تأکید می کند که قرآن و پیامبران راهنمایان روحانی بشرند و آنها را بر همه چیز مقدم می داند:

چون که در قرآن حق بگریختی با روان انبیاء آمیختی
هست قرآن حال های انبیاء ماهیان بحر پاک انبیاء

انیاء و اولیاء را دیده گیر
مرغ جانست تنگ آید در قفص
جز که این ره نیست چاره این قفص
(۱۵۳۷/۱ به بعد)

ور بخوانی و نه ای قرآن پذیر
ور پذیرایی چو برخوانی قصص
... ما بدین رستم زین تنگین قفص

"بدین ترتیب آنچه انسانیت انسان را رقم می زند و وجه تمایز او را با سایر کاینات پی می ریزد، ... به کارگیری صحیح نیروهای خود در ترکیبی سازگار و حساب شده و ره پیمودن به سوی آرمانی انسانی است که نهایت آن وصول به آبخور عشق و معرفت و دستیابی به هویت انسانی، انسان کامل، ... است (کوپا، ۱۳۸۵، ۱۴۴)" و نردبام این عروج در مکتب مولانا، نماز عاشقانه معرفی می شود.



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

بحر در کوزه، زرین کوب، عبدالحسین، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۶.

تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جعفری، محمد تقی، قسمت دوم، دفتر سوم، انتشارات حیدری، ۱۳۵۱.

در سایه آفتاب، پور نامداریان، تقی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۰.

سرّنی، زرین کوب، عبدالحسین، انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۳۷۴.

شرح جامع مثنوی معنوی، زمانی، کریم، تهران، ویرایش دوم، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.

شرح مثنوی مولوی معروف به مخزن الاسرار، اکبرآبادی، ولی محمد، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳.

طلا در مس، براهنی، رضا، انتشارات میثاق، چاپ اول، ۱۳۷۱.

مناقب العارفین، الافلاکی، انتشارات زوار، ج ۱، ۱۳۶۸.

مثنوی متن و تعلیقات دفتر سوم، استعلامی، محمد، انتشارات زوار، ۱۳۶۶.

نگاهی دیگر به انسان شناسی عرفانی، کوپا، فاطمه، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی، دانشگاه

الزهر، سال پانزدهم، شماره ۵۶ و ۵۷، زمستان ۱۳۸۴ و بهار ۱۳۸۵.



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱



انجمن علمی زبان‌شناسان ادبیات فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱